

# آموزش و پرورش و آینده آن در جهان

دانش سیمای زندگی انسان کنونی را دگرگون ساخته و چشم انداز پیشرفتهای بیسابقه‌ای را برای بشریت گشوده است. همه ملت‌ها خواستار آنند که با استفاده از پیشرفتهای علمی چهره محیط و زندگی خود را تغییر دهند، چرا که انسان امروز به یرکت دانش و پیشرفتهای تکنیکی حتی می‌تواند آب و هوای محیط خویش را دگرگون سازد و تا حدودی یک جغرافیای دلخواه را جانشین جغرافیای طبیعی سازد. در بسیاری از مواردی که در گذشته طبیعت بر انسان حاکم بود اینک حکمرانی با انسان است. نگاهی به اخبار و اطلاعات روزانه کافی است که آدمی دریابد که در پهنه زمین و فضای کیهان چه پیروزیهایی نصیب او شده و چه درهایی از امکانات تازه به رویش گشوده گشته است. او پنهانیم فیزیکدان معروف می‌گوید: «۹۰ درصد از دانشمندی که از ابتدای تاریخ جهان تا کنون وجود داشته‌اند در عصر ما زندگی می‌کنند». شاید این جمله او پنهانیم برای بیان وسعت و ویژگیهای علوم در قرن حاضر کافی باشد.

نکته قابل توجه اینکه ارتباط میان دانشها بدگونه‌ای است که یک کشف سبب گسترش دایره علوم دیگر می‌شود. مثلا کشف رادیو آکتیو این امکان را بوجود آورد که بتوان طبقات مختلف زمین را شناخت و تاریخ گذاری کرد. در نتیجه کشف این روش بود که باستانشناسان نیز به روش خویش توانستند دورانهای تاریخ را از نو تعیین کنند. بهینسان می‌بینیم که چگونه تحول در تکنیک زمین شناسی نتایج و عوارضی در باستانشناسی و تاریخ دارد و چه ارتباط گسترده‌ای میان علوم مختلف به وجود آمده است. این همبستگی در علوم و ارتباط آنها با یکدیگر سبب به وجود آمدن وضع بیسابقه‌ای در زمان ما شده است. از این رو به هیچ روی نمی‌توان دایره یک علم یا قلمرو آن را معین کرد. همچنانکه دانشمندان بر جسته دنیا، مثلا نارنگان جایزه نوبل، نیز نمی‌توانند مدعی شوند که حتی در زمینه علم و تخصص خودشان، به تمام مباحث تسلط کامل دارند. این وسعت و تنوع از ویژگیهای علوم در عصر ما است.

طبیعی است که استفاده از این علوم وسیع فرصت بیمانندی برای همگان به وجود آورده است و کاربردهای شگرف آن چنان وضعی ایجاد کرده که همه ملت‌ها می‌خواهند از امکانات آن استفاده کنند. انسانها دچار این وسوسه بیسابقه شده‌اند که با کمک دانش کم و کاستی‌های زندگی خود را جبران کنند.

چنانکه گفتیم روشن است که انسان به کمک تکنولوژی

می‌تواند محیط جغرافیایی و سرنوشت خود را تغییر دهد و طبیعت را مقهور خود سازد. می‌تواند بسیاری از آرزوهای دیرین خود را بر آورد. و روشن است که برای به دست آوردن چنین قدرتی تنها یک وسیله وجود دارد. آن آموزش و پرورش است. ملتی که از مبانی استواری در کار آموزش و پرورش برخوردار باشد، با همه اشکالی که ممکن است در صحنه جهانی برایش پیش آید، بی‌اسانتی از دیگرانی که از چنین سرمایه‌ای بهره‌ای اندک دارند. خواهد توانست خویشتن را از مهلکه برهاند. ملت‌هایی که در همین بیست سی سال اخیر در اثر شکستهای نظامی و سیاسی در آستانه اضمحلال قرار گرفتند به خاطر میانی آموزشی و پرورشی استواری که داشتند توانستند به زودی از درون خاکستر سر برافرازند و جای شایسته خویش را در صف ملتها از نو به دست آورند. در واقع آموزش و پرورش در مواردی می‌تواند فقدان منابع طبیعی را در کشوری جبران کند. مثلا آنچه که به سوئیس و دانمارک قدرت و امکان داده همان توانایی علمی و فنی است که بر اساس آموزش و پرورش وسیع و عمیق قرار دارد.

اما آموزش و پرورش در زمان ما با گذشته بسیار متفاوت است. آموزش و پرورش در گذشته معلومات محدودی را در اختیار افرادی خاص قرار می‌داد، ولی امروز می‌تواند سرنوشت ملتها را یکسره تغییر دهد. در گذشته نظام آموزش و پرورش عامل انتقال دانشهای از نسلی به نسل دیگر بود، اما خود دانش در این تحویل و تحول تغییر چندانی نمی‌کرد. بشر در آن دوران مقهور طبیعت بود و زندگی در درجه اول متأثر از اوضاع و احوال طبیعی بود. ولی امروزه می‌بینیم که تکنولوژی چشم انداز تازه‌ای در برابر دیدگان انسانها گشوده است که قلمرو آن پیوسته گسترش می‌یابد. و نکته پیداست که عامل رسیدن به آن تنها آموزش و پرورش است.

دوینسن دانشمند انگلیسی درباره اینکه آموزش و پرورش و اهمیت روزافزون آن در آینده چه وضعی خواهد داشت می‌گوید:

«... اینکه بخواهیم غیب گویی کنیم میتوانیم انسان آینده را بدینسان مشخص کنیم که بیش از پیش زیر تاثیر تبلیغات و در معرض تحریکات ناشی از محیط زندگی خود خواهد بود. آنچه‌آنکه در هیچیک از دورانهای گذشته چنین وضعی وجود نداشته است. فکر و روح انسان در معرض تاخت و تاز و هجوم اخبار و اطلاعات گوناگون (از راه وسایل ارتباط جمعی) قرار خواهد گرفت. این انسان در آینده وقت فراغت بیشتری خواهد داشت، و بیش از پیش با نژادها و ملیتها و مذاهب و معتقدات مختلف در تماس خواهد بود، و در تمام مراحل زندگی مجبور خواهد شد که افکار و مفاهیم عظیمی، چون فضا، را با افکار و مفاهیم کوچک، چون نرات اتم، به هم پیوند دهد و به مرحله عمل در آورد. در نتیجه افکار او پیوسته میان بینهایت بزرگ و بینهایت کوچک در جولان خواهد بود.»

بدین ترتیب می‌توان گفت که ویژگی عصر ما و عصر آینده افزایش و گوناگونی معلومات است، و نیز این نکته که انسان تا چه حد متأثر از این معلومات خواهد بود.

همراه با گسترش یافتن دانش بشری همه چیز جنبه

آموزشی خواهد یافت ، و نه تنها مسائل معینی را به عنوان علم و دانش به نوجوانان و جوانان خواهند آموخت بلکه چیزهایی که تاکنون جنبه علمی نداشته است به صورت علم درخواهد آمد . مثلا شیوه کار و تفریح و روش سازمان دادن به اوقات فراغت ، فن شوهر بودن ، فن زن بودن ، فن نامزد داشتن ، فن پدر بودن ، فن جوان ماندن و غیره ، که هیچ یک قبلا جنبه علمی نداشت ، امروز به صورت رشته‌هایی از معلومات و به صورت امور آموختنی درآمده است . خلاصه آنکه هیچ پایانی برای این دانشها دیده نمی‌شود .

اعا در برابر این نیاز به معارف و علوم ، که وسیله آن آموزش و پرورش است و در برابر این افزایش مطالب آموختنی ، نکته‌ای وجود دارد که برای بشر دارای اهمیت اساسی است . و آن این است که انسان فردا در برابر هجوم اخبار و اطلاعاتی که هر لحظه از خارج به او تحصیل و تلقین می‌شود چگونه باید عمل کند و شخصیت خود را حفظ کند ، و خویشتن خویش را از خویشتنی که دیگران برای وی می‌سازند باز شناسد . در این صورت نیز راه چاره را علوم ، نه به معنای محدود آن بلکه به معنی وسیع معارف بشری یعنی فلسفه و علوم انسانی ، به وی خواهند نمایاند . از سوی دیگر پرهیز از عوارض دردناک و نامطلوب علم (مانند بسب اتمی) و جلوگیری از مخاطرات آن ایجاب می‌کند که انسان بهتر و بیشتر به دانش تسلط پیدا کند - زیرا علم کم خطر ایش از نداشتن علم بیشتر است . مختصر آنکه بشر باید علم را از آن خود کند و بدان احاطه یابد بتواند با قدرت کافی معنوی و مادی سرپا بایستد و در برابر طوفان سهمگین حوادث و عوامل ناشی از آن تلذرت قضاوت را از دست ندهد . از این رو برای انسان قرن بیستم آنچه مهم است نظم علم نیست بلکه چگونگی استفاده‌ای است که او از علم می‌کند ، و مخصوصا از این لحاظ که علم عامل اصلی پیشرفت اقتصادی ، یعنی بهبود وضع زندگی بشر است . از این رو در بیشتر کشورهای توسعه یافته صنعتی درصد میزان درآمد ملی که صرف آموزش و پرورش می‌شود سال به سال روبه افزایش است . زیرا آموزش و پرورش تنها یک عامل بالا بردن سطح سواد و معلومات عمومی نیست ، بلکه وسیله‌ای است برای پیشرفت اقتصادی و بالا بردن سطح تولید جامعه و همچنین تعدیل نابسانیتها و اختلافات اجتماعی می‌تواند باشد که آموزش و پرورش از جهتی وسیله‌ای است برای کاستن اختلافات طبقاتی . مثلا می‌بینیم که بسیاری از فرزندان مالکان سابق که در گذشته نیازی به تحصیل کافی و فرا گرفتن تخصص در خود احساس نمی‌کردند پس از آنکه ثروت خود را از دست دادند نتوانستند سطح زندگی بالایی را که داشتند حفظ کنند . حال آنکه افرادی از فرزندان طبقات محروم که توانستند تحصیل کنند عقب ماندگی طبقاتی خود را از راه علم جبران کردند و حتی توانستند در وضع اجتماعی تغییراتی به وجود آورند .

امروزه عامل آموزش و پرورش در همه اجتماعات بشری به عنوان یک ضابطه تغییر موضع اجتماعی شناخته شده ، و از هر سازمان سیاسی ، از قبیل حزب و پارلمان که در خیلی از موارد جنبه ظاهر سازی به خود می‌گیرد ، مهمتر است . در حقیقت باید گفت که آموزش و پرورش کلید دموکراسی واقعی است . از راه آموزش است که فرزندان طبقات مختلف فرصت بالا رفتن از پلکان اجتماعی را به دست می‌آورند . برای جامعه شناسان نیز مطالعه درباره چگونگی وضع آموزش و پرورش در هر کشور ضابطه اصلی سنجش دموکراسی است . مثلا میزان و تعداد مدارس که فرزندان طبقات کم درآمد در آن تحصیل میکنند و میتواند

بدان وسیله وضع اجتماعی خود را تطبیق بدهند ، و بالاخره امکان پیمودن مدارج علمی برای این افراد ، چه به طور مجانی چه با پول کم ، بزرگترین نشانه دموکراسی در هر کشور است . بنا بر این طبیعی است که در کشورهای جهان سوم برای آموزش و پرورش اهمیت زیادی قائل شویم . زیرا چنانکه گفتیم خصلتی چند جانبه دارد و به علوم ، به اجتماع و به اقتصاد جامعه مربوط می‌شود . ولی در راه آموزش و پرورش و افزایش کیفیت و گسترش آن مشکلات زیادی وجود ندارد بزرگترین مشکل عبارت است از وضع و روش آموزش و پرورش در آینده . زیرا آنچه که وجود دارد ادامه وضع گذشته است . در حقیقت ما هنوز اسیر عادات خود هستیم و به آسانی حاضر به تغییر دادن وضع نیستیم . ولی باید متوجه باشیم که چنین وضعی در کار آموزش و پرورش دشواریهای زیادی به وجود خواهد آورد . گذشته از این نکته ، دشواری کنونی در درجه اول افزایش جمعیت است . همه میدانند که به سبب اینکه مرگ و میر ، به علت رواج تسهیلات پزشکی و آشنایی مردم با آن کم شده نوزادان بیشتری زنده می‌مانند . در نتیجه میزان زاد و ولد در مجموع افزایش یافته است . مهمترین اثری که افزایش جمعیت دارد در ترکیب سنی جمعیت است . در واقع در کشورهای در حال رشد هر م سنی جمعیت از قاعده عریض می‌شود . یعنی در این کشورها جمعیت جوان است و حدود ۵۰ درصد جمعیت را افرادی تشکیل می‌دهند که کمتر از ۱۵ سال دارند . حال آنکه این نسبت در کشورهای صنعتی ۲۵ درصد است .

به عبارت دیگر در کشورهای صنعتی افراد بیشتری در گروههای سنی بالاتر هستند ، چرا که میزان متوسط عمر زیاد است (عمدتا هفتاد و پنج) و دارد بهشتاد سال نزدیک می‌شود . در کشورهای در حال رشد افزایش جمعیت موجب افزایش نسبی تعداد افراد در سنین پایینتر است . نتیجه این است که شموله کسانی که باید به آنان آموزش و پرورش داد در حال افزایش است .

کار شناسان آینده نگری گزارش داده‌اند که در سال ۲۰۰۰ تعداد بیسوادان از تعداد کنونی آنها بیشتر خواهد بود ، زیرا جمعیت روبه افزایش است و به ۶ میلیارد خواهد رسید . البته در آن زمان نسبت باسوادان بیشتر از حال حاضر خواهد بود ، ولی از آنجا که تعداد جمعیت زیادتر خواهد بود تعداد بیسوادان از تعداد امروزی آنان بیشتر خواهد بود . مسئله اساسی در آینده تربیت معلم و آموزگار است . در حال حاضر در سراسر دنیا ده میلیون آموزگار وجود ندارد . این تعداد در سال دو هزار باید به شصت میلیون برسد ، و سه چهارم آنها باید در کشورهای در حال رشد باشند . اما در حال حاضر اختلاف در تسهیلات و امکانات آموزشی میان کشورهای توسعه یافته و کشورهای جهان سوم روبه فزونی است . کشورهای صنعتی تا پنج درصد درآمد سرافه خود را صرف آموزش و پرورش می‌کنند و با مشکل بزرگ افزایش جمعیت و مبارزه با بیسوادی نیز روبرو نیستند . قسمت عمده کوشش آنها در سالهای آینده متوجه آموزش متوسطه و آموزش حرفه‌ای و آموزش عالی خواهد بود .

در کشورهای مایند شوروی و آمریکا تصمیم بر این است که تعلیمات متوسطه را تا ۱۶ و ۱۷ سالگی صد درصد عملی کنند . برای کشورهای جهان سوم تهیه وسایل آموزشی برای همه کودکان کار بسیار سنگین و دشواری است ، چرا که نه معلم به قدر کافی وجود دارد و نه وسیله حال آنکه مسئله مهم در غرب فشار بر روی دانشگاههاست . علت این است که غربیان

مشکلات آموزش ابتدائی را از يك قرن پیش گشوده‌اند. در جهان سوم فشار در تمام سطوح وجود دارد، چه ابتدائی، چه متوسطه و چه دانشگاه .

در کشورهای صنعتی اروپا و آمریکا مشکل دانشگاهها بیشتر مشکل انطباق دانشگاههاست با شرایط و مقتضیات جدید. بحرانی که در این دانشگاهها ایجاد شده با نظام آموزشی و وضع اقتصادی و اجتماعی آن کشورها ارتباط دارد که در اینجا از آن می‌گذرم ، زیرا در جاهای دیگر درباره آن بحث کرده‌ام. گفتم که در جهان سوم فشار در همه سطوح است . مثلاً در ایران ما مجبوریم که بیشتر اعتبار آموزشی خود را برای ابتدائی صرف کنیم، چرا که آموزش ابتدائی در مجموعه نظام آموزشی اولویت دارد زیرا تا زمانی که جامعه تعداد بیسوادانش مانند کشور ما اینهمه زیاد باشد نخواهیم توانست به حل دشواریهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی خود امیدوار باشیم.

برای کشورهای جهان سوم در کار آموزش و پرورش دشواریهای مختلفی وجود دارد. از قبیل تربیت معلم و تهیه وسایل کار و غیره . اما از همه مهمتر روش است که باید تغییر کند.

دو سال پیش انجمنی در آمریکا به نام «بحران جهانی آموزش و پرورش» تشکیل شد. یکی از سخنرانان انجمن گفت : «ما با بحران فکری و علمی مهمی روبرو هستیم. مثلاً می‌بینیم که با وجود کمبود کلاس و مدرسه هنوز مدارس سه ماهه از سال تعطیلند. همه می‌دانند که در ساعات پس از صرف غذا مغز آمادگی پذیرش مطالب تازه را ندارد. ولی در این ساعات مرتباً درس هست و ساعت‌دیس تغییر نکرده است. موضع مانیز همین‌طور است . آزمایشهای علمی به خوبی نشان میدهند که يك زبان خارجی را می‌توان در يك مدت ۹ هفته‌ای برای تکلم آموخت . ولی ما همچنان شش سال درس زبان خارجی می‌دهیم ولی جوانان چیزی نمی‌آموزند . در این انجمن گفته شد که روش تدریس و محتوی برنامه‌ها باید تغییر کند، و مواد درسی جنبه زنده به خود بگیرد تا آنکه عشق و علاقه به آموختن در کودکان و نوجوانان به‌طور طبیعی به وجود آید. نتیجه نهایی این انجمن این بود که نظام آموزشی در سراسر دنیا بر اساس نسبت به تحولات زمان عقب مانده است و نیازمند تجدید نظری اساسی است .

دشواری کار در اینجا تغییر عادت است. تاکنون رسم بر این بوده است که به افراد درسهای می‌داده‌اند که افراد با خواندن آن فارغ‌التحصیل می‌شده‌اند . ولی پس از فارغ‌التحصیل شدن به آنچه آموخته بودند کاری نداشتند و مراجعهای به آن نمی‌کردند. در این میان معلم از همه بیشتر در زحمت بوده، چرا که می‌بایست به آنچه خوانده مراجعه کند. امامی دانیم که صرف مراجعه به آنچه قبلاً خوانده برای معلم کافی نیست. معلم باید با معارف تازه در رشته خودش آشنا باشد آنهم در دنیایی که به گفته یکی از دانشمندان دانش بشر هر ده سال دو برابر می‌شود. بنابراین در يك دوره خدمت ۳۰ ساله يك نفر معلم دانش بشری چندین برابر می‌شود، ولی معلم می‌خواهد همان چیزهایی را که سی سال پیش خواننده به شاگردان یاد بدهد. این يك دشواری واقعا اساسی است.

گفتم که بحران آموزش و پرورش دامنگیر همه کشورهاست. در این میان باید متوجه بود که وضع کشورهای

در حال رشد از این لحاظ بسیار وخیمتر است. زیرا در این کشورها با صرف تقلید از نظام آموزشی کشورهای پیشرفته نمی‌توان کمبودهای آموزش و پرورش را جبران کرد. در بسیاری از موارد در این کشورها مدرسه، به صورت کسوفی، موجب انحراف جوانان از کار و فعالیتهای سودمند اقتصادی است، و به‌طور کلی سبب تشویق کارهای غیر مولد از نوع کارهای اداری است. خلاصه مدرسه قدر و منزلت کار تولیدی را از بین برده و جوانها را به‌انگلی بودن سوق داده است. تحول و تغییر اساسی که باید در بنیاد و اساس روحیه آموزش و پرورش در کشورهای جهان سوم پدیدار گردد از اینجا باید آغاز شود .

مطلب دیگر اینکه ، همچنانکه یکی از متخصصان یونسکو گفته است، در آینده ما فاند گذشته زندگی از دو مرحله، یعنی یکی مرحله آموزش و دیگری مرحله کار ، تشکیل خواهد شد و افراد برای همیشه به معلم و شاگرد تقسیم نخواهند شد. چه با شخصی که در رشته‌ای معلم است و در رشته دیگر شاگرد، زیرا دامنه و وسعت معلومات به گونه‌ای است که اشخاص باید پیوسته مطالب تازه‌ای فراگیرند. در واقع در این صورت حد فاصل میان استاد و شاگرد معلوم نیست در کجاست. امکان دارد شاگردی در بخشی از علمی که استاد تدریس میکند از استادش بیشتر بداند . این يك آموزش دائم است که چه در جوانی و چه در پیری باید با روح انسان عجین شود. استاد باید همان روحیه دانشجویی را داشته باشد، چرا که خود همواره جویای دانش است و دانشجو در عین حال در مواردی استاد خواهد بود . از سوی دیگر روشهای جدید آموزش سبب می‌شود که آنچه چیزی را تعبدی فرانگیرد. آموزش دیگر نباید فقط انتقال معلومات باشد، بلکه هدف آن باید ایجاد ذوق و تحریک اندیشه و ابتکار در فرد باشد. انسان باید روز به روز بهتر بتواند معلومات خود را گسترش دهد. مجموعه زندگی در آینده به گونه‌ای خواهد بود که مدرسه دیگر چیزی مانند زندان و معلم کسی چون زندانبان نخواهد بود. زندگی آینده محتوی آموزش و پرورش را دگرگون خواهد کرد، یعنی در انسان يك تحول اساسی فکری و روحی ، و قبول نوعی اقتضا، پدید خواهد آمد. تا آنجا که دائماً خود را موظف به آموختن ببیند. وقت فراغت بخشی از وقتی خواهد بود که انسان در آن آموزش و پرورش خود را تکمیل خواهد کرد، زیرا هر وقت فراغت پیوسته افزوده خواهد شد. برای فرا گرفتن معلومات تلوزیون، از راه سینما و تلویزیون و رادیو و مطالعه و شرکت در فعالیتهای علمی و هنری ، فرصتهای گرانبایی فراهم خواهد آمد .

گفتم که حتی برای آموختن متصور نیست و انسانها باید همواره آماده آموختن چیزهای تازه باشند تا بتوانند خود را با مقتضیاتی که پیوسته در تغییر است تطبیق دهند. تنها از راه آموزش ، از راه آموزش دائم که مدرسه جزئی از آن خواهد بود ، انسان خواهد توانست از همه امکانات علم استفاده کند. از طریق آموزش است که انسان، در عین استفاده از علم ، تاب تحمل طوفان سهمگینی را که علم برپا خواهد کرد به دست خواهد آورد . و آنچه باید بتواند از همه امکانات علم بهره‌گیرد و در عین حال در برابر این طوفان بايستد.